



۴۴/۶/۱

نشست تخصصی تعیین نظریه

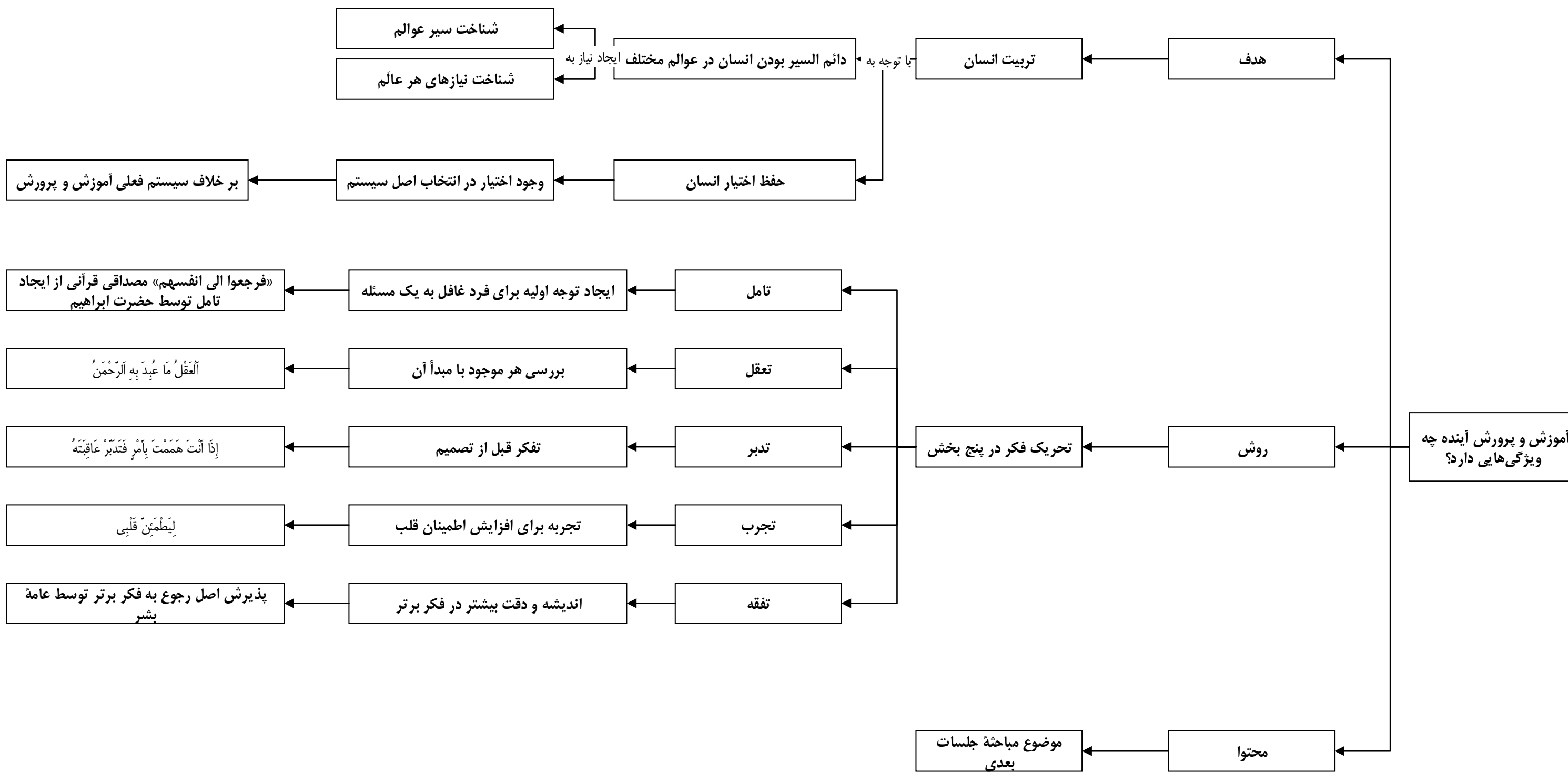
جلسه چهارم

آموزش و پرورش آینده

مخبرهای نشست

۱. آموزش و پرورش آینده از حیث هدف دارای چه ویژگی‌هایی است؟
۲. آموزش و پرورش آینده از حیث روش دارای چه ویژگی‌هایی است؟

تبیین نظریه آموزش و پرورش آینده (جلسه چهارم)



شناسنامه:

جزوه پیش‌رو متن پیاده‌شده چهارمین جلسه از سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌کشوری (دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی) است که در تاریخ ۲۷ مردادماه ۱۳۹۸ در مسجد مقدس جمکران در جمع برخی از نخبگان جوان فعال در حوزه آموزش و پرورش برگزار شده است. پیشنهاد می‌شود جزوه و نمودار آن به ترتیب در قطع A۴ و A۳ چاپ شود.

فهرست مطالب

۱. آموزش و پرورش آینده از حیث هدف دارای چه ویژگی‌هایی است؟ ۲
۲. آموزش و پرورش آینده از حیث روش دارای چه ویژگی‌هایی است؟ ۳
- پیوست‌ها ۱۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در جلسه گذشته یک مدل ابتدایی را برای ارزیابی نظام آموزش و پرورش فعلی پیشنهاد دادیم. عرض کردیم که بر محور هدف سیستم آموزش فعلی و بر محور روش تدریس و تدارس در سیستم فعلی و با معیار محتوای قابل بحث در سیستم آموزشی، می‌توانیم نظام آموزش و پرورش فعلی را ارزیابی کنیم. فی الجمله عرض کردم نظام آموزش و پرورش فعلی از حیث هدف به سمت تربیت تکنسین برای بخش خدمات و تولید رفته است؛ یا در برخی از اسناد سند توسعه پایدار آموزش شهروند جهانی به عنوان هدف بحث شده است، در هدف‌هایی که در اسناد متأخر مانند سند ۲۰۳۰ این مطلب بحث شده است. این مسئله از حیث هدف نسبت به تزکیه و تربیت انسان، یک بحث تنازل یافته است.

همچنین گزارش دادم که روش نظام آموزش و پرورش فعلی این است که محفوظات را مبنای ارزیابی قرار می‌دهد، و سه قاعده مهم در این نظام آموزشی وجود دارد که باعث می‌شود شما خواه یا ناخواه به سمت حفظ‌محوری میل پیدا بکنید. قاعده اول این است که در زمان واحد، برای ظرفیت‌های مختلف، فرصت آموزش تعریف می‌کنند؛ در حالی که قاعده این است که برای ظرفیت‌های مختلف زمان‌های مختلف احتیاج داریم. قاعده دومی که در نهایت حفظ را مبنا قرار می‌دهد، این است که برای ظرفیت‌های مختلف محتوای واحد تعریف می‌کند؛ در حالی که ظرفیت، منشأ پیدایش علاقه و انتخاب رشته‌های مختلف علمی می‌تواند باشد. اینکه شما می‌خواهید انتقال اطلاعات را به نحو واحد به افراد مختلف مبنا قرار دهید، یک چرخه معیوب است. قاعده سوم نیز این است که اختیار انتخاب استاد از خود دانش آموز یا ولی دانش آموز -در سنی که خود دانش آموز قدرت انتخاب ندارد- به مدیر مدرسه تفویض شده است و مدیر مدرسه نسبت به ولی دانش آموز و خود متعلم -در سنی که قدرت تشخیص دارد- شناخت کمتری نسبت به ویژگی‌های فرد دارد. بنابراین انتخاب استاد توسط مدیر هم یک عمل متناسب با ظرفیت نیست و یک اقدام ضد ظرفیت است. پس در واقع هر سه اشکالی که ما مطرح کردیم بر پایه مسئله قدر و ظرفیت است، و اگر شما در یک نظام آموزشی مسئله قدر و ظرفیت را نادیده بگیرید، معنایش این است که کار نظام آموزشی به شکست خواهد انجامید. پس از حیث روش، حفظ‌محوری به ما تحمیل می‌شود و ما باید از حفظ‌محوری عبور کنیم.

در نهایت، مسئله محتوای بیکنی یا محتوایی که کار آن تئوریزه کردن تصرف در طبیعت است، نمی‌تواند همه نیازهای زندگی انسان را مدیریت کند و فردی که در این نظام آموزشی درس می‌خواند لاجرم به فقدان تحلیل در بسیاری از حوزه‌ها مبتلا خواهد شد. چنین فردی در پدیده مهم روابط انسانی - که عرض کردیم ۱۳ حوزه دارد - فاقد اطلاعات و تحلیل است و عمدتاً تصمیماتی را می‌گیرد که آن تصمیمات در نهایت خودش به پشیمانی و ناکارآمدی ختم خواهد شد. بنابراین محتوایی که متصرف در طبیعت است و تصرف در طبیعت را تئوریزه می‌کند، نمی‌تواند همه نیازهای انسان را ارزیابی و تحلیل بکند. این، سه اشکالی است که به نظام آموزش و پرورش فعلی مطرح کرده‌ایم.

۱. آموزش و پرورش آینده از حیث هدف دارای چه ویژگی‌هایی است؟

بر همین مبنا ما وارد بحث تصویر نظام آموزش و پرورش آینده می‌شویم؛ محورهای تصویر، همین محورهای سه گانه است، منتها با یک شرح متفاوتی از مسئله. همانطور که عرض کردم هدف تربیت انسان است و برای انسانی که ما راجع به آن بحث می‌کنیم یک سیری در عالم و عوالم تعریف شده است؛ یعنی هم یک عوالمی قبل از این عالم برای او متصور است و هم یک عوالمی بعد از این عالم. پس اساساً انسان را بدون سیر تکاملش در نظام عوالمی که در مرحله‌های مختلف در آن حیات خواهد داشت، نمی‌توان تحلیل کرد. پس اگر کسی سیر حرکت انسان در عوالم را بحث کند به یک درک از انسان می‌رسد، و اگر کسی سیر حرکت انسان در عوالم را نبیند، در تحلیل خود عوالم ما بعد عالم دنیا را نبیند، عوالم ماقبل عالم دنیا را در تحلیل نبیند، خوب این انسان یک نظام تحلیلی و اطلاعاتی محدودتری را خواهد داشت. پس این نکته مهم است که ما وقتی راجع به هدف نظام آموزش و پرورش بحث می‌کنیم، یک انسان دائم‌السیری را بحث می‌کنیم که سیر او در عوالم مختلف باید دیده شود، نیازهایش دیده شود، تا مبتنی بر اینها او را تربیت کنیم.

لذا نظام آموزش و پرورش فعلی وقتی می‌گوید من می‌خواهم شهروند جهانی تربیت بکنم،^۱ سیر رشد انسان در عوالم را بحث نکرده و اتکای به بحث کردن در مورد انسان در همین دنیا کرده است. لذا می‌گوید من می‌خواهم شهروندی تربیت بکنم که در همین دنیا زندگی بکند، یا می‌گوید من می‌خواهم تربیت تکنسین برای بخش خدمات و تولید انجام دهم. پیداست یک نظم از پیش نوشته‌ای هست که این نظم برای تحقق و دوام خود نیاز به یک تکنسین‌هایی دارد، انسان‌ها را تبدیل می‌کند به اینکه بخشی از آن نظم از پیش تعریف شده بشوند.

برخلاف آموزش و پرورش فعلی، ما به انسان‌ها می‌گوییم راجع به اصل نظم هم تفکر نکنند. خیلی از این رشته‌هایی که ما در دانشگاه می‌خوانیم، نظام مشاغلشان از قبل ایجاد شده است و آن نظام مشاغل در واقع یک نظم کلان را برای جامعه ما ایجاد می‌کنند. پس آن جامعه یک مهندس کلان دارد که متناسب با آن هندسه کلان، منصب‌ها و منزلت‌هایی را تعریف می‌کند و در سیستم آموزشی هم انسان‌ها را برای پذیرش آن منصب‌ها و منزلت‌ها آماده می‌کند؛ یعنی اختیار انسان در پذیرش یک نظم حاکم یا عدم پذیرش را از او سلب می‌کنند. فقط در مسئله انتخاب منزلت و منصب در آن نظمی که دیگران تعریف کرده‌اند - که مراد از این دیگران سرمایه‌دارها هستند - دست انسان را باز می‌گذارند و می‌گویند خودت انتخاب کن که کدام مهره از این نظم حاکم می‌خواهی باشی.

۱. آرمان (۷-۶) تضمین اینکه تا سال ۲۰۳۰ تمامی یادگیرندگان از طریق آموزش برای توسعه پایدار، آموزش برای سبک زندگی پایدار، حقوق بشر، برابری جنسیتی، ارتقاء فرهنگ صلح و ضد خشونت، **شهروندی جهانی**، به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی و شناخت جایگاه فرهنگ در توسعه پایدار بتوانند به دانش و مهارت‌ها مورد نیاز برای ارتقاء توسعه پایدار دست یابند.

سند ملی آموزش ۲۰۲۰ جمهوری اسلامی ایران (به سوی آموزش و یادگیری مادام‌العمر باکیفیت، برابر و فراگیر برای همه)، ص ۵۷

بنابراین وقتی داریم راجع به هدف آموزش و پرورش آینده بحث می‌کنیم، دقت کنید که عامل دوم، عامل اختیار است؛ یعنی شما می‌گویید هدف من تربیت انسان است و تا الآن دو ویژگی برای انسان بحث کرده‌ایم؛ ۱. انسانی که خودش را در سیر عوالم می‌بیند و عالم را تک بعدی و محدود به عالم دنیا تعریف نمی‌کند، این یک بحث است؛ یعنی افق حرکت انسان در آموزش و پرورش آینده ما باید رعایت شود و این افق یک افق واقعی هم هست. این یک نکته است. نکته دوم اینکه اختیار انسان هم باید رعایت شود، نه اینکه شما یک نظام آموزشی طراحی کنید و این نظام آموزشی تأمین‌کننده نیروی انسانی برای نظم نوشته شده توسط سرمایه‌دارها باشد. حالا من سؤال می‌کنم: اگر بنا باشد که به خود آدم‌ها بگوییم نظم مطلوب آینده چیست، چه مفاد درسی را باید اضافه کنیم تا این تصویر از نظم مطلوب در ذهن آنها شکل بگیرد؟ یا اگر معتقدید الآن نظام آموزش و پرورش فعلی برای انتخاب نظم نهایی جامعه به فرد اختیار می‌دهد، کدام درس‌ها این کار را می‌کنند؟ چه محتوایی الآن متکفل این کار است؟ این سؤال را باید از خودمان بپرسیم.

پس وقتی داریم راجع به انسان صحبت می‌کنیم فعلاً تا اینجا بحث، انسانی که ما بحث می‌کنیم دو ویژگی دارد. پس باید تربیت را متناسب با این دو ویژگی انجام دهیم: اولاً بحث وسیع‌تر بودن محدوده تصرف انسان‌ها و زندگی انسان‌ها از یک عالم به چند عالم است، این باید بحث شود. ۲. در همه این عوالم هم باید اختیار انسان‌ها اصل قرار داده شود و فرآیند رشد اختیار انسان‌ها را تعریف کنیم. خوب حالا این یک نوع هدف‌گذاری است و شما می‌گویید من یک نظام آموزش و پرورش می‌سازم که هدفش این است که به صورت اختیاری انسان‌ها را در یک افق وسیع‌تر تربیت می‌کند. نظام آموزش و پرورش فعلی چه کار می‌کند؟ به صورت جبری منزلتی را در همین عالم برای انسان‌ها تعریف می‌کند؛ یعنی هم در انتخاب منزلت به شما اختیار نمی‌دهد و هم در مورد اینکه نظم نهایی شما در یک عالم باشد یا گسترده‌تر باشد، مباحثه نمی‌کند تا شما آن عوالم بعدی را ببینید و بتوانید اختیار داشته باشید. پس وقتی داریم از حیث هدف ارتقا می‌دهیم در بحث هدف این دو ویژگی را داریم. البته بحث، مستوفی‌تر از این است ولی اجازه بدهید در گفت و گوهایی تفصیلی بحث کنیم.

پس در یک جمله شما می‌گویید من انسان تربیت می‌کنم و انسان مدنظران را با دو ویژگی تعریف کرده‌اید: اولاً اختیار او به چالش کشیده نمی‌شود. دوماً افق پیش‌رویش را گسترده‌تر از این دنیا می‌بیند؛ عوالم قبل از این دنیا را می‌بیند، عوالم بعد از این دنیا هم به تدریج پیش‌رویش تصویر می‌شود. حدود دو هزار آیه در قرآن شریف راجع به مسئله معاد است و کارکرد اصلی آنها این است که انسان توسعه دید پیدا می‌کند و افق زندگی‌اش تغییر پیدا می‌کند. در حالی که در نظام آموزش و پرورش فعلی شما نهایتاً می‌گویید من می‌خواهم شهروند جهانی تربیت کنم. این افق با افقی که انبیا برای ما تعریف کرده‌اند خیلی متعارض است. دقت بفرمایید که وقتی گفتگوها حول یک افق محدود، محدود می‌شود، تصمیمات مبتنی بر افق بزرگ‌تر در نظام معنایی انسان‌ها جای نمی‌گیرند و یک تصمیم عبث به نظر می‌رسد؛ یعنی همین اتفاقی که الآن در نظام تربیتی‌مان به آن مبتلا هستیم. مثلاً صلاة مرور مفاهیمی متعلق به یک نظام عوالمی است. کسی که گفتگوهای علمی او محدود به همین شهروند جهانی است، تصمیم به صلاة که در اوج خود تبدیل به صلاة جماعت و جمعه می‌شود، برای او موضوعیت پیدا نمی‌کند. این تصمیم زمانی موضوعیت پیدا می‌کند که شما نخواهید شهروند یک جهان بشوید، بلکه بخواهید عضوی از نظام ملکوت باشید و لایه‌های باطنی عالم هم برای شما موضوعیت پیدا کند. آن وقت است که این تصویر هم برای شما موضوعیت پیدا می‌کند.

۲. آموزش و پرورش آینده از حیث روش دارای چه ویژگی‌هایی است؟

در بحث دوم، نظام آموزش و پرورش آینده باید تفکر بنیان باشد. خواهش می‌کنم دقت مضاعف بفرمایید: تحریک فکر باید محور ارزیابی باشد. ما باید با چارچوب‌هایی ارزیابی بکنیم که این چارچوب‌ها به ما بگویند طرف مقابل دارد به مسئله فکر

می‌کند یا به مسئله فکر نمی‌کند. حالا اینکه شکل ارزیابی چگونه است را بعداً بحث می‌کنم ولی ابتدا اجازه بدهید خود فکر را بشکافیم و ببینیم فکر چیست. ما می‌گوییم نظام آموزش و پرورش باید تحریک فکر را مبنا قرار دهد نه توسعه محفوظات را. خود فکر چیست؟ شما شنیده‌اید و بنده هم زیاد شنیده‌ام که مثلاً می‌گویند در مدارس کشورهای اسکاندیناوی و در بعضی از مدارس کشورهای آمریکا ارزیابی‌ها بر مبنای فکر است؛ مثلاً اگر به یک کسی می‌خواهند آموزش بدهند و او را با طبیعت آشنا بکنند برای او کتاب نمی‌گذارند، بلکه او را به درون طبیعت می‌برند و مثلاً کشاورزی می‌کند و با طبیعت آشنا می‌شود و امثال این تکنیک‌های جدیدی که به کار می‌گیرند. می‌گویند ما با این روش‌ها به سمت تحریک فکر رفته‌ایم.

خوب اگر ما فکر را تفصیلی معنا نکنیم ممکن است کسی بگوید مبنای ارزیابی تفکر همان چیزی است که در کشورهای اسکاندیناوی بحث شده است و شما حرف جدیدی مطرح نکرده‌اید. تفاوت بحث ما با بحث‌های جدید آموزش و پرورش غرب در کجا مطرح می‌شود؟ در آن جایی که ما هرم فکر را در پنج بخش مطرح می‌کنیم و تفکر در معنای غربی خود فقط محدود به یک نوع فکر کردن یعنی تجربه و نگاه پوزیتیویستی و آزمایش محور محدود می‌شود. مستفاد از مجموع آیات و روایات این است که ما پنج نوع فکر کردن داریم، که هر کدام از این نوع فکر کردن‌ها یک نوع اثر در زندگی فرد دارند. و اگر شما فکر کردن را به این تفکیک نپذیرید، پنج آسیب بزرگ زندگی فرد را فرا خواهد گرفت و به چالش خواهد کشاند.

نوع اول فکر کردن، روش تأمل است. روش تأمل را باید به انسان‌ها یاد بدهیم. روش تأمل یعنی چه؟ یعنی در بسیاری از اوقات شما می‌بینید یک نفر نسبت به یک مسئله، توجه اولیه ندارد و تا الآن به آن مسئله توجه نکرده است. اینکه چگونه یک انسان غافل را از غفلت به يقظه برسانیم، از عدم توجه به توجه برسانیم - که حالا ما اسم آن را تأمل گذاشته‌ایم - و در طرف مقابل تأمل ایجاد بکنیم خود این موضوع یک مدل فکر کردن پیچیده است. خود ماها در مباحثات زیاد به زبان می‌آوریم و مثلاً می‌گوییم فلانی! ما تا به حال به این مسئله‌ای که شما مطرح می‌کنید فکر نکرده‌ایم. این یک مسئله عام البلواست و انسان‌ها نسبت به بسیاری از مسائل در سنین مختلف عمرشان ممکن است هیچ توجهی نداشته باشند. خوب حالا من معلم و من امام جامعه اگر می‌خواهم نسبت به انسانی که در این اوج از غفلت است توجه اولیه ایجاد بکنم یا تأمل ایجاد بکنم شارع مقدس یک مسیری را برای این کار پیشنهاد داده است. اگر آن مسیر را رعایت نکنیم تأمل ایجاد نمی‌شود و شما به اسم اصلاح به اصطکاک می‌رسید. فرض بر این است که طرف مقابل در غفلت محض است و شما برای اینکه او را متوجه بکنید و در او نسبت به یک مسئله جدید درونی‌سازی ایجاد بکنید، باید یک فرآیندی را طی کنید که ما نام این فرآیند را روش تأمل گذاشتیم. اگر کسی بلد نبود در یک جمعیت تأمل ایجاد بکند، کارش با آن جمعیت به اصطکاک می‌رسد و این پدیده بسیار خطرناکی است. مجبور می‌شود از دستورالعمل و ابلاغیه بحث را شروع کند، در حالی که در ذهن طرف مقابل اصلاً نسبت به این معنا تابحال توجه نبوده است. حالا اینکه روش تأمل چیست را الآن بحث نمی‌کنم فقط می‌خواهم بگویم خودش یک نوع فکر کردن است. پس تأمل یعنی ایجاد توجه اولیه در یک فرد کاملاً غافل نسبت به یک مسئله. چگونگی این موضوع باید بحث شود و افراد باید این را یاد بگیرند.

حالا من اینجا سؤال می‌کنم: کدام یک از رشته‌های علوم شناختی و روانشناسی غرب چنین مهارتی را به ما می‌دهند و می‌توانند چنین قدرتی را در ما ایجاد کنند؟ بحث روش تأمل باعث می‌شود بیش از نیمی از اصطکاک شما با افراد مختلف کاهش بکند. بخشی از اصطکاکات، ناشی از اصطکاکات انکارِ حقِ مخاطب است و شاید نتوان آن را علاج به معنای اینکه صفر بشود کرد؛ ولی اصطکاک‌های ناشی از این که شما بتوانید به یک شیوهٔ حسن طرف را از حالت غفلت خارج بکنید حتماً

با روش تأمل مدیریت می‌شوند. لذا ما در روایات داریم که «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ»^۲. مجموعه روایاتی که درباره دعوت عملی بحث می‌کنند همه به مسئله ایجاد تأمل کمک می‌کنند.

ما یک روایاتی در مورد اصناف پیغمبران داریم که پیغمبران را به چند نوع تقسیم کرده‌اند. در روایت دارد بعضی از پیغمبران فقط مأمور به زندگی خودشان بودند و حتی مأمور به ابلاغ هم نبودند.^۳ این نوع پیامبران با همین رفتار عمل خودشان تأمل ایجاد می‌کردند؛ همین که همه یک نوع زندگی می‌کنند و او یک نوع دیگر زندگی می‌کند خودش مبنای تأمل است و پرسش ایجاد می‌شود که چرا باید به این سبک، زندگی کرد. بنابراین تأمل از تحقیر عملی نظم موجود شروع می‌شود؛ این مبنای روش تأمل است. لازم نیست به زبان بیاورید، بلکه همین که عملاً نظم موجود را تحقیر کنید و نپذیرید، منشاء پیدایش توجه در اطراف شما می‌شود. حالاً ان‌شاء الله آیات و روایات آن را در دوره تفصیلی می‌خوانم که چطور می‌شود در یک نفر رجوع به نفس ایجاد می‌شود، «فَرَجِعُوا إِلَىٰ اَنْفُسِهِمْ»^۴ در او ایجاد می‌شود.

یکی از آیاتی که کمک می‌کند تا انسان متد تأمل را بفهمد نحوه مدیریت حضرت ابراهیم علیه السلام در برخورد با قوم خودشان است. این آیات خیلی کمک می‌کند که انسان معنای تأمل را بفهمد. شاید این آیات را تا به حال خوانده باشید منتها با توجه به این نکات بخوانید که اولاً مطابق با بعضی از روایات حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی مبارزات خود شروع کردند ۱۳ سالشان بود، و طبق بعضی دیگر از روایات ۱۷ سالشان بود.^۵ هر کدام از روایات را بپذیریم حضرت ابراهیم به عنوان یک شخصیت

۲. وَ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُوبٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ لِيرَوْا مِنْكُمْ اَلْاِجْتِهَادَ وَ اَلصِّدْقَ وَ اَلْوَرَعَ.

ابن ابی یعقوب گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: مردم را به غیر از زبانتان دعوت به دین کنید، تا سعی و کوشش و درستی و پرهیزگاری و خویشتن داری را از شما مشاهده کنند.

مشكاة الانوار، جلد ۱، ص ۴۶

۳. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَأَسْطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ دُرَيْسِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَنْبِيَاءُ وَ الْمُرْسَلُونَ عَلَى أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ فَنَبِيٌّ مُتَّبَعٌ فِي نَفْسِهِ لَا يَعْدُو غَيْرَهَا وَ نَبِيٌّ يَرَى فِي النَّوْمِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يَعَابُهُ فِي الْبَقِيَّةِ وَ لَمْ يَبْعَثْ إِلَى أَحَدٍ وَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مِثْلُ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ عَلَى لُوطٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَبِيٌّ يَرَى فِي مَنَامِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ يَعَابُهُ الْمَلَكُ وَ قَدْ أُرْسِلَ إِلَى طَائِفَةٍ قَلُوا أَوْ كَثُرُوا كَيُونَسَ قَالَ اللَّهُ لِيُونَسَ: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» قَالَ يَزِيدُونَ ثَلَاثِينَ أَلْفًا وَ عَلَيْهِ إِمَامٌ وَ الَّذِي يَرَى فِي نَوْمِهِ وَ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ يَعَابُهُ فِي الْبَقِيَّةِ وَ هُوَ إِمَامٌ مِثْلُ أُولِي الْعِزْمِ وَ قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَبِيًّا وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ حَتَّىٰ قَالَ اللَّهُ: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» فَقَالَ اللَّهُ «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» مَنْ عَبْدَ صَمًّا أَوْ وَتًّا لَا يَكُونُ إِمَامًا.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبران و رسولان چهار طبقه باشند: ۱- پیغمبری که تنها برای خودش پیغمبر است و به دیگری تجاوز نمی‌کند (و خدا به وسیله‌ای وظائف شخصی او را به او می‌فهماند) ۲- پیغمبری که در خواب می‌بیند و آواز هاتف را می‌شنود ولی خود او را در بیداری نمی‌بیند و بر هیچ کس مبعوث نیست و خود او امام و پیشوایی دارد. چنانچه ابراهیم بر لوط (علیه السلام) امام بود ۳- پیغمبری که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و فرشته را می‌بیند و بسوی گروهی کم یا زیاد مبعوث است مانند یونس، خدا به او فرماید: (سوره ۱۴۷) «ما او را بسوی صد هزار نفر بلکه بیشتر فرستادیم» امام فرمود: مقدار بیشتر سی هزار بود و یونس را پیشوایی بود (که جناب موسی باشد و او شریعت موسی را ترویج می‌کرد) ۴- پیغمبری که در خواب می‌بیند و صدا را می‌شنود و در بیداری می‌بیند و او امام است مانند پیغمبران اولو العزم، ابراهیم (علیه السلام) مدتی پیغمبر بود و امام نبود تا خدا فرمود: (سوره ۲) «من تو را امام مردم قرار دادم ابراهیم گفت از فرزندان من هم؟» خدا فرمود «پیمان من بستمکاران نرسد» کسی که غیر خدا یا بتی را پرستیده امام نگردد.

الکافی، جلد ۱، ص ۱۷۴

۴. فَرَجِعُوا إِلَىٰ اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ الظَّالِمُونَ (الانبیاء، ۶۴)

پس آنان [با تفکر و تأمل] به خود آمدند و گفتند: شما خودتان [با پرستیدن این موجودات بی اثر و بی اختیار] ستمکارید [نه ابراهیم].

۵. برای اطلاعات بیشتر در مورد زندگی حضرت ابراهیم به پیوست شماره ۱ مراجعه کنید.

اجتماعی برجسته در عصر خودشان مطرح نبوده‌اند و اصطلاحاً منزلت اجتماعی نداشته و یک کودک محسوب می‌شدند. خوب این نکته را داشته باشید.

نکته دوم این است که حکومت نمرود یکی از دو سه تا حکومت جهانی بشر در آن روزگار بوده است. ما فقط در چند دوره محدود حاکم کل جهان یک نفر یا دو نفر بوده است؛ یعنی یک حکومت بلامنازع و مطلقه در اختیار نمرود بوده است و هیچ مخالفی نداشته است، یک حکومت کاملاً گسترده در اختیار ایشان بوده است و این یک نکته خیلی مهم در تحلیل داستان حضرت ابراهیم علیه السلام است. یعنی وقتی کسی قدرت بلامنازع است و کسی با او مخالفت نمی‌کند شرایط را برای نظام سازی و خیلی سخت می‌کند.

نکته سومی که در تحلیل داستان حضرت ابراهیم علیه السلام مهم است این است که حول بتخانه و مفهوم بت لا اقل هفت-هشت دسته کار انجام می‌شده که معنای این‌ها این است که بتخانه در آن موقع محور تعادل اجتماعی بوده است؛ یعنی بتها یک اتاقک بزرگ نبوده است که چند بت در آنها باشد. مسئله بت را نباید به شکل ساده تحلیل کرده بود. در آن زمان به شرحی که بخشی از آن را عرض می‌کنم بت، محور تعادل اجتماعی بوده است. بتها خاصیت نداشتند، چون از سنگ و چوب بودند. آنهایی که می‌خواستند به بتها خاصیت بدهند تا از آنها استفاده بکنند، باید به تعبیر خودمان بت را دارای معجزه و کرامت معرفی می‌کردند، در غیر این صورت میل به بت در میان مردم عمومی نمی‌شده است. این تحلیل‌ها و تعجیزهایی که بین مردم عادی ایجاد می‌کردند از پایگاه علم نجوم و سحر تأمین می‌شد. لذا اصطلاحاً در آن زمان در کنار بتخانه یک دانشگاه وجود داشته که علم سحر و علم نجوم را تحلیل می‌کرده است و اخباری را که از سحر و نجوم به دست می‌آوردند به بتها نسبت می‌دادند. پس نظام آموزشی دوره حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام حول بتخانه تعادل پیدا می‌کرده و رقم می‌خورده است، این نکته اولی است که باید به آن توجه کنیم؛ مثل الان که می‌گویند علم باید به ارزش افزوده و به تولید ختم شود، در آن زمان نظام علمی علم را در اختیار بتخانه و تعظیم بتها قرار می‌داده و هدف اصلی‌اش این بود که تا می‌تواند احترام بتها را ارتقاء دهد. این یک بخش از جامعه بوده است؛ بخش دانشمندان و علمای جامعه بخش مهمی هستند که حول بتها رقم می‌خورده است.

مسئله دوم این است که مطابق برخی از نقل‌های تاریخی در زمان حضرت ابراهیم یک بت و دو بت نبوده است؛ مثلاً در بعضی از نقل‌ها آمده است وقتی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد مکه شدند در دورانی که ایشان می‌خواستند غلبه پیدا کنند ۳۶۰ نوع بت وجود داشته است.^۶ می‌دانید که این ۳۶۰ نوع بت بر روی این معیار ساخته می‌شدند که هر بتی یک تأثیری بر روی زندگی مردم دارد. مثلاً یک بت بر روی تولید نسل تأثیر دارد، یک بت بر روی کشاورزی تأثیر دارد، یک بت بر روی آب تأثیر دارد. تعدد بت‌ها دو

۶. أَحْبَبْنَا إِبْنَ الصَّلَاتِ ، قَالَ: أَحْبَبْنَا إِبْنَ عُمَدَةَ ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَشِيرُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ بِلَالٍ ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ آبَائِهِ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) ، قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ وَ الْأَصْنَامَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ وَ كَانَتْ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ سِتِّينَ صَنَمًا ، فَجَعَلَ يُطْفِئُهَا بِمُخَصَّرَةٍ فِي يَدِهِ ، وَ يَقُولُ: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ ، إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ، جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلَ وَ مَا يُعِيدُ ، فَجَعَلَتْ تَكْتَبُ لَوْجُوهَهَا .

امام رضا علیه السلام از پدران‌ش روایت می‌کند که در روز فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و اله [در شهر] داخل شد درحالی که سیصد و شصت بت در اطراف کعبه بود پس با چوبدستی که در دست داشت آنان را از زمین بلند می‌کرد [و بر زمین می‌کوفت] درحالی که می‌فرمود: «حق آمد و باطل نابود شد به درستی که باطل نابودشدنی است» [اسراء: آیه ۸۱] «حق آمد و باطل آشکار نمی‌شود و باز نمی‌گردد» [سبا: آیه ۴۹] و بت‌ها با صورت به زمین می‌افتادند.

اتفاق را رقم می‌زد: یکی اینکه نظام دیوانی کشور به محوریت آیین‌نامه بت‌خانه‌ها تغییر می‌کرد؛ چون همه این بت‌ها یک قوانینی را معرفی می‌کردند تا مردمان قوانین را رعایت کنند تا حاجتشان روا شود. لذا عملاً یک نظام دیوانی پیچیده در جامعه حضرت ابراهیم به محوریت همین قوانین بت‌خانه‌های مختلف شکل می‌گرفته است. اگر مردم این قوانین را رعایت می‌کردند بتها به آن‌ها توجه می‌کردند و یک کاری از کار آنها را راه می‌انداختند. پس این هم خیلی مهم است که شما وقتی می‌خواهید نظام مدنی و دیوانی جامعه حضرت ابراهیم علیه السلام را بحث کنید باید توجه کنید که آن جامعه پر از قوانین و مقررات بوده است، منتها به محوریت بت‌خانه‌های مختلف. لذا حضرت یوسف علیه السلام که در دوران ایام تسلط بت‌خانه‌ها به پیامبری رسیدند یک عبارت معروفی دارند. ایشان در زندان می‌فرمایند «أَرْيَا بَئِ مَتَفَرِّقُونَ خَيْرَ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^۷. می‌فرمایند ربوبیت‌ها و نظام قانونی مختلف وجود دارد. و ایشان به دو همراه در زندانشان می‌فرمایند: کدام یک بهتر است: یک واحد قهار، ربوبیت و مدیریت بکند بهتر است یا به تعبیر ما ۳۶۰ آیین نامه باشد که شما باید سیل همه را چرب کنید و با همه آنها راه بیابید تا زندگی شما بچرخد. این هم مسئله خیلی مهمی است.

اتفاق دومی که تعدد بتها ایجاد می‌کرد این بود که سیستم اقتصاد کشور و بخش صنعت کشور را پررنگ می‌کرد: کسانی که در کار تأمین مواد اولیه بتها بودند، بخشی از بتها از یشم بودند، بخشی از چوب بودند، بخشی از سنگهای مختلف بودند. یک جمعیت قابل توجهی در کار استخراج این مواد اولیه بودند، یک جمعیت قابل توجهی در کار تراشیدن اینها بودند، یک جمعیت قابل توجهی در کار ترانزیت بتها بودند و اینها را از کارگاه‌های تولیدی به کارگاه‌های فروش منتقل می‌کردند و در شهرها و بلاد مختلف عرضه می‌کردند. لذا بت‌های مختلف تراشیده می‌شده است: مثلاً بت وسط میدان، بت وسط ورزشگاه، بت ویژه کاخ نمرود، بت‌هایی که انسان‌ها زیر لباس خودشان پنهان می‌کردند و آنها را حمل می‌کردند، بت‌هایی که در خانه بوده‌اند. خلاصه یک اقتصاد پررنگی هم حول تولید و توزیع و فروش بتها راه افتاده بوده است. پس بخش اقتصاد هم از بتخانه متأثر شده بود؛ یعنی هم نظام علمی حول بتخانه بود، هم نظام دیوانی و مقرراتی حول بتخانه بود، هم نظام اقتصادی حول بتخانه بوده است. این دستگاه عریض و طویل نیاز به محافظت داشته است و به صورت طبیعی، نظام امنیتی کشور نمرود و نظام حکومتی هم از اینها پشتیبانی می‌کرده است تا کسی نظم اینها را به هم نریزد. لذا نظم امنیتی هم حول بتخانه شکل گرفته بود. به تبع آن چون بتخانه محور شده بود، نظام سیاسی کشور هم به بتخانه مشروعیت می‌داد که مشروعیت آن یوم الزینة بود؛ سالانه روزی به نام یوم الزینة در آن حکومت‌ها بود که از بت‌تراش‌های برتر، جادوگران برتر و انسان‌هایی که بیشتر نذر و نیاز برای بتخانه کرده بودند تقدیر و تشکر می‌کردند؛ یعنی سیستم حکومتی به آن مشروعیت می‌داد و برای مردم جا می‌انداخت. در نهایت مردمانی بودند که وقتی می‌دیدند این تعادل اجتماعی حول بتخانه شکل گرفته است؛ توهم برای آنها پیدا می‌شد که باید مشکلاتشان را با همین بتها مطرح کنند و از محل آن قربانی‌ها و نذورات، دوباره یک بخش اقتصاد در آنجا شکل می‌گرفت. به هر حال در یک جمله به این توجه کنید که بتخانه محور تعادل اجتماعی بوده است.

حالا من یک سؤال بکنم؛ حضرت ابراهیم علیه السلام با آن شرایط که ۱۳ سال دارند و دچار صغر سن هستند و یک نظام تمدنی حول بت وجود دارد. خب حضرت ابراهیم علیه السلام اگر بخواهند در اینجا توجه ایجاد بکنند، به نحو بیانی که اصلاً حرفشان استماع نمی‌شود، حرفشان اصلاً شنیده نمی‌شود و اصلاً کسی به رسمیت نمی‌شناسد. ایشان چه کار می‌کنند؟ نظامی از اقدامات غیر بیانی

۷. یا ضاحی السَّجْنِ أَرْيَا بَئِ مَتَفَرِّقُونَ خَيْرَ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (یوسف، ۳۹)

ای دو یار زندان! آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟

را در دستور کار خودشان قرار می‌دهند تا در نهایت، آن تأمل را ایجاد بکنند. مثلاً در نقل‌های تاریخی به صورت مفصل هست که حضرت ابراهیم علیه السلام از طرف آزر عمویشان به مسئولیت ترانزیت بت‌ها و انتقال بتها از کارگاه‌های تولیدی به بازارهای فروش منصوب شده بودند. ایشان طنابی به گردن بتها می‌انداختند و بتها را بر روی زمین می‌کشیدند و اینها را با تحقیر منتقل می‌کردند.^۸ مردمانی که بت را محور تعادل اجتماعی می‌دیدند خیلی از این کار برآشفته می‌شدند و تعجب می‌کردند؛ منتها این را بر صغر سن حضرت ابراهیم علیه السلام حمل می‌کردند و می‌گفتند هنوز والدینش وقت نکرده‌اند که او را تربیت کنند. لذا حضرت را به قتل نمی‌رساندند. ولی حضرت با این کاری که انجام می‌دادند بتها را تحقیر می‌کردند.

در برخی از نقل‌های تاریخی هست که حضرت ابراهیم علیه السلام بتها را کنار چاه آب می‌بردند و سرشان را کنار چاه آب می‌گرفتند و می‌گفتند آب بخور! مگر الآن تشنه‌ات نیست؟ آب بخور! با همان زبان کودکان شیرین خودشان یک چالش‌هایی را ایجاد می‌کردند و به مردم می‌فهماندند که بتها اصلاً جان ندارند و اصلاً عکس‌العملی ندارند. در مجموع وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام مدتها این کار را انجام دادند، ابتدا توسط جناب آزر تهدید شدند که این کارها را عملیاتی نکنند و ادامه ندهند. قرآن اینطور می‌فرماید که وقتی بتخانه شکسته شد مردم گفتند «سَمِعْنَا فَتَى يَدُكُرُّهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ»؛^۹ همه گفتند شنیدیم یک جوانی هست که با بت‌ها ناسازگار است، این کار، کار خودش بوده است؛ یعنی به صورت طبیعی آن اقدامات غیر بیانی اثر خودش را گذاشته بود و حضرت ابراهیم علیه السلام در آن مرکز تمدنی گسترده به عنوان یک جوان مرد مقابله‌کننده با بتخانه شناخته شده بود. لذا آخر آیه می‌فرماید بعد از اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام را احضار می‌کنند و با او صحبت می‌کنند حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی می‌گویند از بت بزرگ بپرسید قرآن می‌فرماید «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»؛^{۱۰} بالاخره تأمل و رجوع به نفس ایجاد می‌شود در آن قومی که به آن نظم غلط اجتماعی مبتلا بودند. حالا این یک بحث تفصیلی است و شاید بررسی مجموعه آیات روایات خود روش تأمل، ۳۰ الی ۴۰ جلسه طول بکشد ولی آن نکته‌ای که ما به عنوان مناط از آیات و روایات استنباط کرده‌ایم این است که شما اگر می‌خواهید تأمل ایجاد بکنید، تحقیر عملی نظم موجود بهترین راه برای این کار است؛ نباید این کار به نحو بیانی اتفاق بیفتد. تحقیر نظم منجر به تأمل صاحبان نظم قبلی و علاقمندان به نظم قبلی می‌شود؛ چون نسبت به نظم قبلی علقه وجود دارد دائماً سؤال می‌پرسند برای چه شما دکتر نمی‌روید؟ برای چه شما واکسن نمی‌زنید؟ برای چه شما این نظام آموزشی را در عمل قبول نداری؟ وقتی کسی عملاً این کارها را انجام نداد، زمینه بحث‌های بیانی هم حاصل می‌شود. به هر حال در مجموع ما معتقدیم اگر کسی نتواند تأمل ایجاد بکند، کارش به اصطکاک می‌رسد، و یا اینکه منحل در نظم موجود می‌شود. جمع بین اینکه نظم موجود را قبول ندارید و کارتان با نظم موجود به نزاع و فشل نرسد چیست؟ این سؤال تأمل است. راهش این است که شما در رفتار خودتان نظم موجود را عملاً تحقیر بکنید.

روش دوم فکر یا سطح دوم فکر کردن مسئله تعقل است، روش تعقل. تعقل چیست؟ در تعریف عقل یک مجموعه از روایات وجود دارد. معروف‌ترین این روایات که روایت خوبی هم هست برای اینکه منظور بحثمان را واضح بکنیم، روایتی است که می‌

۸. برای مشاهده این مطلب به پیوست شماره ۱ مراجعه کنید.

۹. قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَدُكُرُّهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (الأنبياء، ۶۰)

گفتند: از جوانی شنیدیم که از بتان ما [به عنوان عناصری بی اثر و بی اختیار] یاد می‌کرد که به او ابراهیم می‌گویند.

۱۰. فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (الأنبياء، ۶۴)

پس آنان [با تفکر و تأمل] به خود آمدند و گفتند: شما خودتان [با پرستیدن این موجودات بی اثر و بی اختیار] ستمکارید [نه ابراهیم].

فرماید «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»؛^{۱۱} حضرت عقل را تعریف می‌کنند. در روایت «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» چند نکته فنی وجود دارد؛ اولاً از لفظ «عَبَدَ» استفاده شده است؛ می‌فرماید عقل ما را به عبادت می‌رساند. ما در بعضی از آیات و روایات دیگر این بحث را داریم که همه عبادت‌ها در اسلام مبتنی بر معرفت هستند؛ مثلاً امام صادق علیه السلام ذیل آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۲} می‌فرماید «أَيُّ لِيَعْرِفُونِ»؛^{۱۳} می‌فرماید معنای عبادت معرفت پیدا کردن است. در اینجا که حضرت می‌فرماید «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» شما مطابق با روایات دسته دوم می‌توانید بگویید «الْعَقْلُ مَا عُرِفَ»؛ عقل آن چیزی است که با آن شناخته می‌شود. چه چیزی با آن شناخته می‌شود؟ می‌فرماید «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»؛ چرا در اینجا کلمه رحمان استفاده شده است؟ خدای متعال دارای اسماء مختلفی است و هر کدام از این اسماء مختلف، بخشی از ابعاد وجودی رب العالمین را برای ما شرح می‌دهند. مثلاً می‌فرماید «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الْغَنِيِّ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛^{۱۴} در اینجا خداوند را با دو وصف غنی و حمید معرفی کرده است. چرا؟ چون تناسب دارد؛ در آنجا دارد رفع فقر را بحث می‌کند و چه اسمی از خدا متناسب با رفع فقر است؟ اسم غنای خداوند و اسم حمید خداوند، این دو اسم با آن تناسب دارند.

در این روایت که خدمت شما خواندم، امام صادق علیه السلام دارند راجع به عقل بحث می‌کنند و فرمودند «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الْغَنِيِّ»، فرمودند «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّؤُوفِ». بلکه فرمودند: «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ». چه ویژگی در اسم رحمان است و چه کمکی به فهم بحث می‌کند؟ اسم رحمان خدا اسم عامی است که خداوند با آن اسم در همه عوالم حضور دارد. می‌فرماید «يَا مَنْ رَحْمَتُهُ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^{۱۵} اسم رحمان خدا اینطور است، «وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»؛ «كُلُّ شَيْءٍ» شامل ماه و آسمان می‌

۱۱. أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ أُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ قَالَ قُلْتُ فَأَلَّذِي كَانَ فِي مَعَاوِيَةَ قَالَ تِلْكَ الْكُفْرَاءُ تِلْكَ السَّيْطَنَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ وَ سُئِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَيَّنَ لَهُ مَا الْعَقْلُ فَقَالَ التَّجَرُّعُ لِلْغَصَّةِ حَتَّى تَنَالَ الْفُرْصَةَ .

۱- محمد بن عبد الجبار از بعضی روایات مرفوعاً تا امام صادق علیه السلام روایت نموده گفت: به آن حضرت عرض کردم: «عقل» چیست؟ فرمود: چیزی است که بوسیله آن خدای بخشنده پرستش شود، و بهشت بدست آید، آن شخص گفت: عرضه داشتیم: پس آنچه معاویه داشت چیست؟ فرمود: آن زیرکی در نیرنگ است آن زندگی و بداندیشی است، همانند خرد است ولی خرد نیست. و از امام مجتبی علیه السلام پرسیدند: عقل چیست؟ فرمود: آنکه همواره در اندوه بسربری تا فرصتی یابی.

معانی الاخبار، جلد ۱، ص ۲۳۹

۱۲. وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (الذاریات، ۵۶)

و جن و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدیم؛

۱۳. وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ عَنِ السَّعْدِ ابْنِ أَبِي عَدِيٍّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ نَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ قَالَ خَلَقَهُمْ لِلْعِبَادَةِ قُلْتُ خَاصَّةً أَمْ عَامَّةً قَالَ لَا بَلْ عَامَّةً .

جمیل بن دراج گوید از امام صادق در مورد آیه نیافریدم جن و انس را مگر برای عبادت پرسیدم. پس ایشان فرمودند: آنها را برای عبادت خلق کرده است. گفتم: عبادت خاصه یا عامه. حضرت فرمود: بلکه عامه.

وسائل الشیعه، جلد ۱، ص ۸۴

۱۴. يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الْغَنِيِّ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر، ۱۵)

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا، و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

۱۵. اعْتَبِرْ لِمَ لَا يَتَشَابَهُ النَّاسُ وَاحِدًا بِالْآخَرِ كَمَا تَشَابَهُ الْوُحُوشُ وَالطَّيْرُ وَ غَيْرُ ذَلِكَ فَإِنَّكَ تَرَى السَّرْبَ مِنَ الطَّيْبِ وَالْأَقْطَا تَشَابَهُ حَتَّى لَا يَفْرُقُ بَيْنَ وَاحِدٍ مِنْهَا وَ بَيْنَ الْآخَرِي وَ تَرَى النَّاسَ مُخْتَلِفَةً صُورُهُمْ وَ خَلْقُهُمْ حَتَّى لَا يَكَادُ إِثْنَانِ مِنْهُمْ يَجْتَمِعَانِ فِي صِفَةٍ وَاحِدَةٍ وَ الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ أَنَّ النَّاسَ مُحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ يَتَعَارَفُوا بِأَعْيَانِهِمْ وَ خَلَاقِهِمْ لِمَا يَجْرِي بَيْنَهُمْ مِنَ الْمَعَامَلَاتِ وَ لَيْسَ يَجْرِي بَيْنَ الْبَهَائِمِ مِثْلَ ذَلِكَ فَحِثَّاجٌ إِلَى مَعْرِفَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا بِعَيْنِهِ وَ حَلِيقَتِهِ أَلَا تَرَى أَنَّ التَّشَابَهَ فِي الطَّيْرِ وَ الْوُحُوشِ لَا يَضُرُّهَا شَيْئاً وَ لَيْسَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ فَإِنَّهُ رَبَّمَا تَشَابَهَ التَّوَامُ تَشَابَهًا شَدِيداً فَتَعْتَظُمُ الْمُؤْنَةُ عَلَى النَّاسِ فِي مَعَامَلَتِهِمْ حَتَّى يُعْطَى أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ وَ يُؤْخَذُ أَحَدُهُمَا بِذَنْبِ الْآخَرِ وَ قَدْ يَحْدُثُ مِثْلَ هَذَا فِي تَشَابَهِ الْأَشْيَاءِ فَضْلاً عَنْ تَشَابَهِ الصُّورِ فَمَنْ

شود، شامل زمین می‌شود، شامل انسان‌ها و درخت می‌شود، شامل همه ابعاد عالم خلقت می‌شود. با این توضیحی که من دادم یکبار دیگر روایت را با هم معنا کنیم: می‌فرماید «الْعَقْلُ مَا عُرِفَ» به وسیله حضور خدای متعال در همه عالم. معنای روایت اینطور می‌شود دیگر. چون کلمه رحمان «وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» است. می‌گوید اگر شما عقل داشته باشید خدا را در همه عالم و در همه اشیاء عالم می‌بینید. پس عقل، عامل بررسی کننده یک موجود با مبدأ آن موجود است. عقل یک تعریف خاصی در روایات دارد، همه تعاریف دیگری که در روایت گفته شده‌اند سوار بر این تعریف هستند. «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»، یعنی شما حضور خداوند در همه چیزها را با عقلتان حس می‌کنید. اگر عقل را به کارگیری بکنید، می‌فهمید منشأ همه چیز خداوند است. از کلمه رحمان این معنا استفاده می‌شود، چون کلمه رحمان به معنای «وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ».

بنابراین عقل یعنی بررسی نسبت یک چیز با مبدأ آن چیز. هر چیزی را که در عالم دیدید اگر سؤالتان این بود که این را چه کسی آفریده است؟ این چطور به وجود آمده است؟ این سؤال، سؤال عقلی است. منتها عقل فقهی می‌تواند معنای عقل را عام کنید. وقتی سؤال ما این شد که چرا این شیء به وجود آمده است، از کجا به وجود آمده است، این سؤال در عقل است. عقل ما را به اسم رحمان الهی و معرفی خداوند می‌رساند، منتها نه معرفی خداوند به نحو فلسفی کلی؛ بلکه معرفی خداوند آیه به آیه، شیء به شیء یک بحثی را راه می‌اندازد که از درون آن خدا بیرون می‌آید. مثلاً از جمله سؤالات تعقلی قرآن این است که می‌فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ». ^{۱۶} این سؤال با تعریف عقلی که خود قرآن داده هماهنگ است. می‌گوید نگاه به شتر بکن که «كَيْفَ خُلِقَتْ»؛ کیف خلق آن را بحث کن. که چه بشود؟ که از او خالق دیده بشود.

این نوع سؤال که از یک شیء شروع می‌کند و بعد به این می‌رسد که خالق را نشان دهد، اولاً صدها روایت و آیه دارد و ثانیاً این صدها آیه و روایت به عنوان نمونه بحث شده است و ایلاً راجع به همه چیز می‌توان این بحث را مطرح کرد. شما یک تأمل در مورچه می‌کنید و نکاتی را در مورچه نشان می‌دهید که معلوم بشود خلقت مورچه چقدر خلقت عجیبی است. دانشمندانی که مورچه را بررسی کردند می‌گویند مورچه جنسی شبیه به شیشه دارد و مثل شیشه‌های نشکن است، آلیاژی که مورچه از آن

لَطْفٌ بَعْبَادِهِ بِهِذِهِ الدَّقَائِقِ الَّتِي لَا تَكَادُ تَحْطُرُ بِالْبَالِ حَتَّى وَقَفَ بِهَا عَلَى الصَّوَابِ إِلَّا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ لَوْ رَأَيْتَ تَمَثَالَ الْإِنْسَانِ مُصَوَّرًا عَلَى حَائِطٍ وَقَالَ لَكَ قَائِلٌ إِنَّ هَذَا ظَهَرَ هُنَا مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِهِ لَمْ يَصْنَعْهُ صَانِعٌ أَكُنْتَ تَقْبَلُ ذَلِكَ بَلْ كُنْتَ تَسْتَهْزِئُ بِهِ فَكَيْفَ تَتَكَبَّرُ هَذَا فِي تَمَثَالٍ مُصَوَّرٍ جَمَادٍ وَلَا تَتَكَبَّرُ فِي الْإِنْسَانِ الْحَيِّ التَّاطِقِ.

نیک بنگر و درس عبرت بگیر که چرا مردم شبیه یک دیگر نیستند ولی حیوانات و پرندگان و دیگر جانداران چون یک دیگرند. اگر به یک گله آهوان بنگری چنان با یک دیگر همانندند که نمی‌توان یکی را از دیگری باز شناخت. اما مردم را ناهمگون می‌بینی چنان که بسختی می‌توان دو کس را که در یک ویژگی همانندند یافت؛ زیرا مردم به خاطر معاملاتی که در میانشان جریان دارد باید یک دیگر را با ویژگی‌هایی بشناسند. ولی حیوانات در میانشان معاملاتی چنین وجود ندارد تا نیاز به این گونه شناختنی باشد. همانندی پرندگان و هم حیوانات به زیانسان نیست ولی در انسان چنین نمی‌باشد، اگر دو انسان دو قلو به یک دیگر شدیداً شبیه باشند مردم در معامله با آنان در رنج و دشواری می‌افتند تا جایی که به جای یکی به دیگری داده می‌شود و یا به جای یکی دیگری مجازات می‌گردد. این مشکل گاه در همانندی اشیاء اتفاق می‌افتد چه رسد به همانندی خود انسانها. چه کسی با این امور دقیق و ظریف که به ذهن احدی خطور نمی‌کند بر بندگانش لطف و عنایت می‌کند جز آنکه رحمتش همه چیز را در بر گرفته است؟ اگر کسی بگوید این صورت انسان که بر روی دیوار است خود به خود به وجود آمده و کسی آن را نساخته سخنش را باور می‌کنی؟ هرگز! بلکه او را به استهزا می‌گیری. چگونه است که این امر را در باره یک صورت جامد و بیجان [بر دیوار] انکار می‌کنی و در باره خود انسان زنده با شعور و سخنگو می‌پذیری؟

ساخته شده است شبیه شیشه است و این موضوع باعث شده است که مورچه یک قدرت انعطاف در زندگی خود پیدا نکند و مثلاً بتواند چند ده برابر وزن خودش بار حمل کند و استقامتش بالا برود. مورچه فشار را تحمل می‌کند و فشار را تحمل می‌کند تا شکسته بشود، مثل شیشه‌های نشکن. شما وقتی به آن نگاه می‌کنید می‌بینید خلقت آن، یک خلقت خاص است و زمینه‌سازی برای شما ایجاد می‌کند که به خالق آن توجه کنید. تعریف تعقل، تعریف خاصی است.

خوب حالا کسی سؤال می‌کند ما برای چه این کار را انجام می‌دهیم؟ برای چه همه امور را بررسی کنیم و در انتهای آن بگوییم خدا هست و دست خدا را در همه امور نشان بدهیم؟ بنده می‌گویم به فقدان این موضوع فکر نکنید تا حکمت این کار برایتان واضح شود. فرض کنید برای انسان فقیر مطلق، دائماً تذکر نسبت به یک غنی با ویژگی‌هایی که دارد ایجاد نشود، نتیجه این است که این انسان رفع فقر خود را به سمت فقرای دیگر می‌برد و تجاوز در جامعه اصل می‌شود؛ در حالی که وقتی شما دائماً از کُل شیء به رحمانیت خدا ارجاع می‌دهید، اولین اثرش آرامش برای فقیر می‌شود. او می‌گوید خوب دست خالق که باز است و من هم به او تکیه می‌کنم. نبودن تعقل یعنی نبودن آرامش.

بعضی از این نمایشنامه‌های غربی‌ها را خوانده‌اید؟! من بعضی از آنها را در قالب نمایشنامه یا در کتاب‌های دیگر بررسی اجمالی کرده‌ام. آقایان غربی در آن جا می‌گویند دنیا جای وحشتناکی است؟! دنیا جای بسیار وحشتناکی است و ترس در آن است. این‌ها چه چیزی را می‌بینند که به این عبارات می‌رسند؟! فقر همه موجودات را می‌بیند ولی به رفع فقر نمی‌رسند. لذا به وحشت می‌رسند و واقعاً هم دنیا دنیای وحشتناکی می‌شود؛ وقتی که شما همه فقری که در عالم هست را یک جا ببینید، طبیعتاً اولین گزاره‌ای که به ذهنتان می‌آید این است که این‌ها برای رفع فقر به جان هم می‌افتند و انسان گرگ انسان می‌شود.^{۱۷} لذا مبنای زیست‌شناسی غربی‌ها اصل تنازع و نزاع برای بقا است.^{۱۸} خوب این دانشمند غربی بررسی کرده و دیده است؛ منتها عقل نداشته است که منشاء پیدایش این تفاوت‌ها را بحث کند، فقر را می‌بیند ولی رافع آن را نمی‌بیند.

لذا اگر جامعه‌ای اهل تعقل نبود دائماً رافع فقر از نظر او مغفول می‌شود. وقتی فقیر رافع فقرا را ندید راه سد فقرش را از مصادره‌داری‌های دیگران انتخاب می‌کند و این منشاء تجاوز در دیگران می‌شود. نداشتن تأمل اصطکاک ایجاد می‌کند، نداشتن تعقل تجاوز را پایه جامعه‌سازی قرار می‌دهد. پس این هم یک بحث است.

بحث سومی که در هرم تفکر داریم روش تدبر است. تدبر چیست؟ تدبر یعنی فکر قبل از تصمیم بر اساس یک ملاک. پیامبر فرمودند «إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ»؛^{۱۹} باید عاقبت یک کار را قبل از اینکه تصمیم به آن کار بگیری بررسی کنید و

۱۷. «انسان گرگ انسان است.» جمله معروفی است که برای اولین بار در نمایش نامه آسیناریا نوشته پلوتس گفته شده و پس از آن توماس هابز در دو کتاب شهروند و لویتان (فصل ۱۵) از آن استفاده کرده است. زیگموند فروید در «تمدن و ملامت-های آن» نیز این جمله را نقل و آن را تایید کرده است.

۱۸. اشاره به نظریه تکامل داروین. برای مشاهده این مطلب مراجعه کنید به:

Bowler, Peter J. (۲۰۰۳). Evolution: the history of an idea

۱۹. وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أُنِيَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ عَلَّمَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ شَيْئاً فَقَالَ «عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْعَنَى الْخَاضِرُ» قَالَ زِدْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ «إِيَّاكَ وَ الْطَّمَعُ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْخَاضِرُ» قَالَ زِدْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ «إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنَّ يَكُ خَيْراً أَوْ رُشداً اتَّبَعْتَهُ وَإِنْ يَكُ شَرّاً أَوْ غِيّاً تَرَكْتَهُ»

و حسن بن راشد، از ابو حمزه ثمالی از ابو جعفر باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مردی به نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «چیزی به من بیاموزان یا رسول الله!» پس پیامبر ﷺ فرمود: «بر تو باد به نومیذی از آنچه در دست‌های مردم است؛ زیرا که آن، یک بی‌نیازی حاضر است.»

این خودش یک نوع فکر کردن سوم است. این نوع تفکر که شما قدرت داشته باشید قبل از اینکه به درون یک چیز بروید عاقبت سنجی بکنید خیلی از مشکلات بشریت را حل می‌کند. خاصیت تدبیر هم عبرت است. اگر کسی نتوانست در جامعه قدرت تدبیر را ایجاد کند مثل ما فلاسفه که نمی‌توانیم، به این معناست که به مردم گفته‌ایم امتحان بکن و نتیجه یک کار را بعد از تجربه کردن بفهم و این خیلی خسارت دارد. در حالی که کسی که قدرت تدبیر دارد به انسان‌ها این قدرت را می‌دهد که قبل از تجربه و انتخاب، عاقبت سوء یا حسن را تشخیص بدهند. لذا در آیات قرآن دیده‌اید که وقتی می‌خواهند پیامبران را معرفی کنند پیامبران را با خیلی از چیزهای دیگر می‌شد معرفی کرد - منتها آیه می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^{۲۰}. این آیه که در مورد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است می‌فرماید: ای پیامبر تو اولاً شاهد هستی و بر عالم مسلط هستی و می‌فهمی عالم از کجا به کجاست، شهود داری و بر همه ظاهر و باطن عالم شاهد هستی. بعد می‌فرماید تو مبشری، یعنی عاقبت‌های حسن را به مردم می‌گویی و تو منذری یعنی عاقبت‌های سوء را به مردم می‌گویی. یعنی قرآن پیامبران را به قدرت تدبیرشان معرفی کرده است.

این خیلی غنیمت زیادی است که من قبل از اینکه ازدواج بکنم، تشخیص بدهم این ازدواج به نفع من است یا به ضرر، قبل از اینکه یک کتاب را بخوانم تشخیص بدهم که این کتاب تحلیل صحیح دارد یا تحلیل ناقص، قبل از اینکه یک رفیق را انتخاب کنم تشخیص بدهم که این رفیق به نفع من هست یا به ضرر من. در همه این مواردی که من عرض کردم و مواردی دیگری که هست عبرت، قبل از انتخاب مفید است و بعد از انتخاب مفید نیست. لذا تدبیر خیلی فکر مهمی است و من خیلی دوست دارم ببینم کسانی که مدعی هستند غربی‌ها کار فکری عمیق کرده‌اند تدبیر را برای بشر چگونه حل می‌کنند و با چه ملاک‌هایی حل و فصل می‌کنند؟

روش چهارم که باید در حوزه فکر بحث بکنیم روش تَجَرُّب است. همیشه اینطور است - ما در عالم طلبگی زیاد به این برمی‌خوریم - که با یک جمعیتی نمی‌شود بیانی ورود پیدا کرد، نه در مرحله تأمل، نه در مرحله تعقل، نه در مرحله تدبیر. لذا باید شرایط تجربه کردن محدود را برای بعضی از آدم‌ها آماده کرد تا رشد فکری پیدا بکنند. البته در همه جا نمی‌شود تجربه را پذیرفت و تشخیص اینکه در کجا اجازه تجربه به یک نفر بدهیم و در کجا اجازه تجربه ندهیم نیاز به تفقه دارد. مثلاً شما نمی‌توانید به فرزندان اجازه تجربه مواد مخدر را بدهید! چون فکر نکنم دیگر بازگشتی در کار باشد. حوزه تجربه خیلی مهم است ولی به هر حال در بعضی از جاها مسئله تجربه و اجازه تجربه مفید است. مهمتر از آن، بازخوانی تجربه‌ها هم جزئی از تجرب است و این هم می‌تواند کمک کند. اگر شما تاریخ یک نفر و تاریخ یک مجموعه را بررسی کنید کمک می‌کند به اینکه رشد فکری ایجاد شود. پس این هم روش تجرب است؛ البته همیشه عرض کرده‌ام تجرب دینی با تجربه پوزیتیویستی تفاوت دارد: یکی از این تفاوت‌ها این است که تجربه دینی مکمل دلالت است. حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا تقاضای تجربه

گفت: «بیفزای مرا یا رسول الله!» فرمود: «زنهار از طمع، زیرا که آن، فقری حاضر است.» گفت: «بیفزای مرا یا رسول الله!» فرمود: «چون قصد اقدام به کاری کنی، در عاقبت آن بیندیش، تا اگر خیری یا استقامت در راه حقی باشد، آن را بگیری کنی، و اگر شری یا گمراهی‌ای باشد آن را واگذاری.»

من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۱۰

۲۰. يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (الأحزاب، ۴۵)

ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مؤذنه رسان و بیم دهنده فرستادیم.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (الفتح، ۸)

ما تو را گواه [بر اعمال امت] و مؤذنه رسان و بیم دهنده فرستادیم؛

معاد را کرد و خدا در داستان پرندگان به او فرمود برای چه تجربه می‌خواهی؟ فرمود «لِيُظَمِّنَ قَلْبِي». حضرت ابراهیم علیه السلام یکجا تقاضای تجربه کردند تا اطمینان قلب ایشان افزایش پیدا نکند. نه اینکه حضرت ابراهیم عليه السلام می‌خواست با تجربه کردن کار را شروع کند، بلکه می‌خواست قلبش آرام‌تر شود و یک اطمینان قلبی بیشتر به دست بیاورد. تجربه در این موردی که گفتم مکمل دلالت است و فهم و یقین از یک جایی شروع شده است؛ ولی تجربه در معنای پوزیتیویستی آغازگر دلالت است و خیلی تفاوت دارند. حالا ان‌شاء‌الله وقتی در روش تفکر بحث کردم تجربه پوزیتیویستی را با تجرب دینی بیشتر با هم مقایسه می‌کنم.

در نهایت پنجمین نوع تفکر روش تفقه است و تفقه یعنی اندیشه در فرد برتر، در فکر برتر. اصل آن نه با این الفاظ برای همه بشریت قابل فهم است و همه ابناء بشر در افراد، کتاب‌ها و اندیشه‌های برتر بیشتر دقت می‌کنند. چون احتمال به دست آوردن غنیمت در آنجا بیشتر است. مثلاً غربی‌ها آراء انیشتین^{۲۱} را خیلی خوب بررسی می‌کنند؛ چون به نظر ایشان یک فرد برتر است که یک حرف برتر زده است. خوب این بررسی، خیلی مفید و قابل دفاع است. ما در شیعه فرد برتر را معصومین و پیامبران می‌دانیم و حرف‌های برتر را حرف‌های انبیا و حرف‌های وحی می‌دانیم. ما در مصداق تفقه با ابناء بشر اختلاف داریم و گرنه اصل مسئله تفقه به معنای تفکر در فرد برتر و اندیشه برتر برای بشر قابل قبول است و این خودش یک نوع تفکر است که در عالم وجود دارد. پس تفقه به این معنا خودش یک روش فکر کردن است.

بعضی‌ها بعد از یک مدتی که کار فکری می‌کنند به این نتیجه می‌رسند که بعضی از جلسات برای ما وقت تلف کردن است و به صورت برگزیده در جلسات شرکت می‌کنند، گزیده می‌خوانند. این‌ها همان‌هایی هستند که در درون به حالت تفقه میل پیدا کرده‌اند. تفقه بیش از آنکه یک تکنیک باشد، یک حالت قلبی است. انسان‌ها آنقدر که دنیا دیده شده‌اند دیگر ریسک بررسی تفکرات دیگران و تفکراتی که از نظر آن‌ها تفکرات دسته دوم هستند را به خودشان نمی‌دهند. لذا همه چیز را نمی‌خوانند، در همه جلسات شرکت نمی‌کنند. لذا این یک حالت قلبی است و ما در حوزه آدم‌هایی را داریم که به مرحله تفقه نرسیدند؛ عمامه هم بر سرشان است و چون منی هستند و می‌بینید دائماً دارند کتاب‌های این و آن را می‌خوانند. به او می‌گوییم داری چه کار می‌کنی؟ می‌گوید شاید در آنجا یک مطلبی را پیدا کنیم که به درد بخورد. بعضی‌ها هم قوی‌تر از شاید هستند و واقعاً می‌روند تا استفاده بکنند. بعضی‌ها هم می‌فرمایند «لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»؛^{۲۲} قبول دارند که نهج البلاغه با سایر کتاب‌ها قابل قیاس نیست، بحارالانوار با سایر کتاب‌ها قابل قیاس نیست، اصول کافی و قرآن با سایر کتاب‌ها قابل قیاس نیستند. و این یک حالت است و ممکن است بعضی‌ها حتی در حوزه هم به آن نرسند و ممکن است بعضی‌ها در بیرون از حوزه به آن برسند. حالا خلاصه این هم یک روش تفکر است. حالا اینکه تفقه چگونه است خودش روش درونی دارد که اجازه بدهید دیگر آن را بحث نکنم.

بنابراین قسمت دوم آموزش و پرورش آینده هم واضح شد. ما معتقدیم که باید آدم‌هایی را تربیت کنیم که قدرت تحریک فکر در این ۵ محور را داشته باشند و الآن آموزش و پرورش فعلی حداکثر تفکر پوزیتیویستی را آموزش می‌دهد؛ یعنی یک پنجم تفکر

۲۱. آلبرت انیشتین درگذشته ۱۸ آوریل ۱۹۹۵ فیزیک دانی آلمانی یهودی الاصل. آراء غیر مبتنی بر اشراف او در فیزیک در دنیا معروف است.

۲۲. «... لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا».

امام علی عليه السلام: ... با آل محمد عليهم السلام احدی از این امت را نمی‌توان مقایسه کرد، و هیچ‌گاه کسی را که نعمت آل محمد عليهم السلام به طور دائم بر او جاری است نمی‌شود هم‌پایه آنان دانست. (ترجمه انصاریان)

قابل تصور را بحث می‌کند. لذا وقتی شما تفکر را محدود می‌کنید برای بشر محرومیت ایجاد می‌شود. خاصیت‌ها را یک دور دیگر بشمارم و بحثم را جمع‌بندی کنم. اگر روش تأمل بلد نباشید در مدیریت اصطکاک ایجاد می‌شود. اگر روش تعقل بلد نباشید تجاوز در جامعه اصل می‌شود. اگر روش تدبر نباشد همه چیز را باید تجربه کنید. اگر روش تجرب نباشد در موارد فقدان ظرفیت بیانی روشی دیگری را ندارید. اگر روش تفقه را بلد نباشید باید دائماً خودتان از صفر چرخ را بسازید و معلوم نیست تا کجا جلو بروید. اما اگر کسی روش تفقه را بلد باشد یک دور تاریخ را نگاه می‌کند و خودش را با برجستگان تاریخ هماهنگ می‌کند و رشد او خیلی جلو می‌افتد. اما کسی که تفقه بلد نیست باید از صفر، بررسی کند، و ممکن است به یک بحث خوب و استاد خوب هم برخورد کند. لذا دعوت اصلی ائمه ما همیشه تفقه است و همیشه دعوت می‌کنند که فهم عمیق پیدا کنید و به مسائل، سطحی نگاه نکنید که محروم خواهید شد. پس این هم روش آموزش و پرورش آینده بود. یک محور دیگر نیز داریم که آن را در جلسه بعد توضیح می‌دهم؛ آموزش و پرورش آینده از حیث محتوا هم با آموزش و پرورش فعلی متفاوت است.

و الحمدلله رب العالمین.

فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ صُفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ آرَزَ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مَنْجَمًا لِمُزْرُودَ بْنِ كَعْبَانَ فَقَالَ لَهُ إِنِّي أَرَى فِي حِسَابِ التُّجُومِ أَنَّ هَذَا الرَّمَانَ يُحَدِّثُ رَجُلًا فَيُنْسَخُ هَذَا الدِّينَ وَيَدْعُو إِلَى دِينِ فَقَالَ لَهُ مُزْرُودٌ فِي أَيِّ بِلَادٍ يَكُونُ قَالَ فِي هَذِهِ الْبِلَادِ وَ لَمْ يَخْرُجْ بَعْدَ إِلَى الدُّنْيَا قَالَ يَنْبَغِي أَنْ نَفَرِّقَ بَيْنَ الرَّجَالِ وَ النِّسَاءِ فَفَرَّقَ وَ حَمَلَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ بِإِبْرَاهِيمَ وَ لَمْ يَظْهَرْ حَمْلُهَا فَلَمَّا حَانَتْ وَ لَادَتْهَا قَالَتْ يَا آرَزُ إِنِّي قَدْ اعْتَلْتُ وَ أُرِيدُ أَنْ أَعْتَزِلَ عَنْكَ وَ كَانَتْ فِي ذَلِكَ الرَّمَانِ الْمَرْأَةُ إِذَا اعْتَلَتْ إِعْتَزَلَتْ عَنْ زَوْجِهَا فَاعْتَزَلَتْ فِي غَارٍ وَ وَضَعَتْ إِبْرَاهِيمَ وَ فَمَطَّنَتْهُ وَ رَجَعَتْ إِلَى مَنَزِلِهَا وَ سَدَّتْ بَابَ الْغَارِ بِالْحِجَارَةِ فَأَجْرَى اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ لَبَنًا مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ كَانَتْ تَأْتِيهِ أُمُّهُ وَ وَكَلَّ مُزْرُودٌ بِكُلِّ امْرَأَةٍ حَامِلٍ فَكَانَ يَدْبِخُ كُلَّ وَ لِدٍ ذَكَرَ فَهَرَبَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ بِإِبْرَاهِيمَ مِنَ الدَّبِخِ وَ كَانَتْ يَسِيبُ إِبْرَاهِيمَ فِي الْغَارِ يَوْمًا كَمَا يَسِيبُ عَيْزَةَ فِي الشَّهْرِ حَتَّى أَتَى لَهُ فِي الْغَارِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ زَارَتْهُ أُمُّهُ فَلَمَّا أَرَادَتْ أَنْ تُفَارِقَهُ تَمَسَّتْ بِهَا فَقَالَ يَا أُمِّي أَخْرِجِيْنِي فَقَالَتْ يَا بَنِيَّ إِنَّ الْمَلِكَ إِنْ عَلِمَ أَنَّكَ وُلِدْتَ فِي هَذَا الرَّمَانِ فَتَكَلَّمَا حَرَجْتَ أُمُّهُ مِنَ الْغَارِ وَ قَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ نَظَرَ إِلَى الرَّهْزَةِ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا غَابَتِ الرَّهْزَةُ فَقَالَ لَوْ كَانَ رَبِّي مَا زَالَ وَ لَا بَرَحَ ثُمَّ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ الْآهِلَ الْغَائِبَ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى الْمَشْرِقِ وَ قَدْ طَلَعَ الْقَمَرُ قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ وَ أَحْسَنُ فَلَمَّا تَحَرَّكَ وَ زَالَ قَالَ لَسِنٌ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا أَصْبَحَ وَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ رَأَى صَوَاءَهَا فِي الدُّنْيَا قَالَ هَذَا أَكْبَرُ وَ أَحْسَنُ فَلَمَّا تَحَرَّكَ وَ زَالَتْ كَشَفَ اللَّهُ عَنِ السَّمَاوَاتِ حَتَّى رَأَى الْعَرْشَ وَ أَرَاهُ اللَّهُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَجَاءَ إِلَى أُمِّهِ وَ أَدَخَلَتْهُ دَارَهَا وَ جَعَلَتْهُ بَيْنَ أَوْلَادِهَا فَنَظَرَ إِلَيْهِ آرَزُ فَقَالَ مَنْ هَذَا الَّذِي بَقِيَ فِي سُلْطَانِ الْمَلِكِ وَ الْمَلِكِ يَقْتُلُ أَوْلَادَ النَّاسِ قَالَتْ هَذَا ابْنُكَ وَ لَدُنُّهُ وَ قَتَّ كَذَا وَ كَذَا حِينَ اعْتَزَلْتَ فَقَالَ وَ يَحِكُ إِنْ عَلِمَ الْمَلِكُ هَذَا نَزَلَتْ مَنَزِلَتُنَا عِنْدَهُ وَ كَانَ آرَزُ صَاحِبَ أَمْرِ مُزْرُودَ وَ وَزِيرَهُ وَ كَانَ يَتَّخِذُ الْأَصْنَامَ لَهُ وَ لِلنَّاسِ وَ يَدْفَعُهَا إِلَى وُلْدِهِ فَيَبِيعُونَهَا فَقَالَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ لَا عَلَيْكَ إِنْ لَمْ يَشْعِرِ الْمَلِكُ بِهِ بَقِيَ لَنَا وَ إِنْ شَعَرَ بِهِ كَفَيْتُكَ الْإِحْتِجَاجَ عَنْهُ وَ كَانَ آرَزُ كُلَّمَا نَظَرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَحَبَّهُ حُبًّا شَدِيدًا وَ كَانَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ الْأَصْنَامَ لِيَبِيعَهَا كَمَا يَبِيعُ إِخْوَتَهُ فَكَانَ يُعَلِّقُ فِي أَعْنَاقِهَا الْخُبُوطَ وَ يَجْرُهَا عَلَى الْأَرْضِ وَ يَبْغُلُ مَنْ يَشْتَرِي مَا لَا يَبْغُرُهُ وَ لَا يَنْفَعُهُ وَ يُغْرِفُهَا فِي الْمَاءِ وَ الْحَمَامِ وَ يَبْغُلُ لَهَا تَكْلِمِي فَذَكَرَ إِخْوَتَهُ ذَلِكَ لِأَبِيهِ فَفَنَهَاهُ فَلَمْ يَنْتَهَ فَحَبَسَهُ وَ لَمْ يَدْعُهُ يَخْرُجْ فَحَاجَهُ قَوْمُهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَ قَدْ هَذَانُ .

امام صادق علیه السلام فرمود: آرز پدر ابراهیم بود؛ او یکی از منجمان دربار نمرود بود. روزی آرز به نمرود گفت: من براساس حالت‌های فلکی ستارگان دریافته‌ام که به زودی شخصی به دنیا می‌آید و آیین تو را از میان می‌برد. او در همین سرزمین به دنیا خواهد آمد ولی تا هنگام به دنیا آمدنش اندکی زمان باقی است. نمرود دستور داد تا زنان و مردان از یکدیگر جدا گردند؛ از سویی مادر ابراهیم روزهای پایانی بارداری‌اش را سپری می‌کرد و بنا بر رسوم روزگار خویش به غاری رفته بود تا فرزندش را در آنجا به دنیا آورد. او ابراهیم را به دنیا آورد و در پارچه‌ای پیچید و در غار گذاشت. آنگاه در ورودی غار را با سنگی پوشاند. خداوند از سر انگشتان ابراهیم شیر فراوانی را جاری ساخت تا ابراهیم از آن بخورد.

مادر ابراهیم گاه‌گاهی به غار می‌رفت و فرزندش را می‌دید. از سویی نمرود دستور داده بود و هرپسری به دنیا آمد بی‌درنگ او را بکشند. ابراهیم چنان رشد می‌کرد که هرروز به اندازه یک ماه دیگر کودکان بزرگ می‌شد و تا سیزده سالگی در غار زندگی کرد. روزی ابراهیم از مادرش خواست تا او را به بیرون از غار ببرد، اما مادرش خطرهای به کمین نشسته در راه را برای او بازگو نمود. پس از آنکه مادرش از نزد او رفت ابراهیم در تاریکی شب از غار بیرون آمد و به آسمان چشم دوخت. ناگهان ستاره زهره را دید و گفت: «هَذَا رَبِّي» * . اما دیری نگذشت که ستاره زهره ناپدید شد و ابراهیم گفت: «لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ؛ فروشندگان را دوست ندارم».

ابراهیم به مشرق نگاه کرد و ماه را دید که نمایان شده است. با خود گفت: بی‌گمان این پروردگار من است؛ زیرا بزرگتر و زیباتر است. «فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَارِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَسِنٌ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ؛ اگر پروردگار مرا هدایت نکند بی‌گمان از گمراهان خواهم بود». روز فرارسید و ابراهیم نگاهش به خورشید افتاد و گفت: این بزرگتر و زیباتر است و این خدای من است. اما هنگامی که آفتاب غروب کرد او دست از خورشید نیز برداشت و آن هنگام بود که خداوند، ملکوت آسمان‌ها و زمین را در برابر دیدگان ابراهیم نمایاند و آنگاه بود که ابراهیم گفت: «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ. إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ ای قوم، من از آنچه با خدا شریک می‌گیرند بیزارم. من یکسره روی خویش را به سوی آن کس که آسمان‌ها و زمین را آفریده است کردم در حالی که حق‌گرا هستم و از مشرکان نیستم». سپس ابراهیم به میان خانواده‌اش بازگشت. آرز با دیدن ابراهیم شگفت زده شد و از همسرش پرسید: چگونه این کودک توانسته است از دست مأموران نمرود در امان ماند؟ اگر نمرود از وجود ابراهیم آگاه گردد بی‌گمان از جایگاه بلند ما در نزد نمرود خواهد کاست. در آن روزگار آرز وزیر و خزانه‌دار نمرود بود و او بود که بت‌های دربار و مردم را فراهم می‌کرد. او بت‌های تراشیده شده را به فرزندانش می‌داد تا آنها را بفروشدند. آرز در چهره ابراهیم می‌نگریست و مهرش در دل او می‌نشست و همسرش به او قول داده بود که اگر نمرود از وجود ابراهیم آگاه شود خودش پاسخ نمرود را بدهد و بر درستی کارش دلیل آورد.

در روایات آمده است که هرگاه آزر بتی را به دست ابراهیم می سپرد تا آن را بفروشد او آن بت را با طنابی می بست و بر روی زمین می کشید و گاهی نیز بت ها را درون آب غرق می کرد و گاهی نیز بت ها را به قعر چاه پرتاب می کرد و به بت ها می گفت: اگر زنده اید با من سخن گوید. آزر بارها ابراهیم را از این کار بازداشت ولی سخنانش سودی نبخشید و سرانجام او را زندانی کرد. ابراهیم پیوسته با مردم درباره بت ها مجادله می کرد و می گفت: «و حَاجَهُ قَوْمُهُ قَالُوا أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يُشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ . آيا با من درباره خدا ستيزه می کنيد در حالی که او مرا هدايت نموده است» .

تفسیر قمی، جلد ۱، ص ۲۰۶

عَلَيْهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخُرَّازِيِّ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّ آزرَ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُنْجَمًا لِنُمرودَ وَ لَمْ يَكُنْ يَصُدُّهُ إِلَّا عَنْ أَمْرِهِ فَنَظَرَ لَيْلَةً فِي النُّجُومِ فَأَصْبَحَ وَ هُوَ يَقُولُ لِنُمرودَ لَقَدْ رَأَيْتُ عَجَبًا قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ رَأَيْتُ مَوْلُودًا يُؤَلِّدُ فِي أَرْضِنَا يَكُونُ هَلَاكُنَا عَلَى يَدَيْهِ وَ لَا يَلْبُثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يُحْمَلَ بِهِ قَالَ فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِكَ وَ قَالَ هَلْ حَمَلَتْ بِهِ النِّسَاءُ قَالَ لَا قَالَ فَحَجَّجَتِ النِّسَاءَ عَنِ الرِّجَالِ فَلَمْ يَدَعْ امْرَأَةً إِلَّا جَعَلَهَا فِي المَدِينَةِ لَا يُخْلَصُ إِلَيْهَا وَ وَقَعَ آزرُ بِأَهْلِهِ فَعَلَقَتْ بِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَظَنَّ أَنَّهُ صَاحِبُهُ فَأَرْسَلَ إِلَى نِسَاءٍ مِنَ القَوَائِلِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ لَا يَكُونُ فِي الرِّجَمِ شَيْءٌ إِلَّا عَلِمْنَ بِهِ فَظَنَرْنَ فَأَلْزَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا فِي الرِّجَمِ إِلَى الظُّهْرِ فَقُلْنَ مَا نَرَى فِي بَطْنِهَا شَيْئًا وَ كَانَ فِيهَا أُونِي مِنَ العِلْمِ أَنَّهُ سِيحْرُ قِيَامِ النَّارِ وَ لَمْ يُوْتِ عِلْمٌ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُنْجِيهِ قَالَ فَلَمَّا وَصَعَتْ أُمُّ إِبْرَاهِيمَ آزرَ أَنْ يَدْهَبَ بِهِ إِلَى نُمرودَ لِيَقْتُلَهُ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ لَا تَدْهَبْ بِابْنِكَ إِلَى نُمرودَ فَيَقْتُلَهُ دَعْنِي أَذْهَبَ بِهِ إِلَى بَعْضِ الغَيْرَانِ أَجْعَلُهُ فِيهِ حَتَّى يَأْتِي عَلَيْهِ أَجَلُهُ وَ لَا تَكُونِ أَنْتِ الَّذِي تَقْتُلِي ابْنَكَ فَقَالَ لَهَا قَانِضِي بِهِ قَالَ فَدْهَبَتْ بِهِ إِلَى غَارٍ ثُمَّ أَرْضَعَتْهُ ثُمَّ جَعَلَتْ عَلَى بَابِ الغَارِ صَخْرَةً ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ قَالَ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رِزْقَهُ فِي إِبْرَاهِيمَ فَجَعَلَ يَمَصُّهَا فَيَسْحُبُ لَبِّهَا وَ جَعَلَ يَشِبُّ فِي اليَوْمِ كَمَا يَشِبُّ غَيْرُهُ فِي الجُمُعَةِ وَ يَشِبُّ فِي الجُمُعَةِ كَمَا يَشِبُّ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ وَ يَشِبُّ فِي الشَّهْرِ كَمَا يَشِبُّ غَيْرُهُ فِي السَّنَةِ فَمَكَتْ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَمَكَّتْ ثُمَّ إِنَّ أُمَّهُ قَالَتْ لِأَبِيهِ لَوْ أَذْنْتُ لِي حَتَّى أَذْهَبَ إِلَيْكَ الصَّبِيِّ فَعَلْتُ قَالَ فَافْعَلِي فَدْهَبَتْ فَإِذَا هِيَ بِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِذَا عَيْنَا تَزْهَرَانِ كَأَنَّهُمَا سِرَاجَانِ قَالَ فَأَحَذَتْهُ فَصَنَّتْهُ إِلَى صَدْرِهَا وَ أَرْضَعَتْهُ ثُمَّ انْصَرَفَتْ عَنْهُ فَسَأَلَهَا آزرُ عَنْهُ فَقَالَتْ قَدْ وَارَيْتُهُ فِي التُّرَابِ فَمَكَتَتْ تَفْعَلُ فَتَخْرُجُ فِي الحَاجَةِ وَ تَدْهَبُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَضُمُّهُ إِلَيْهَا وَ تَرْضَعُهُ ثُمَّ تَصْرِفُ فَلَمَّا تَحَرَّكَ أَنَّهُ كَمَا كَانَتْ تَأْتِيهِ فَصَنَعَتْ بِهِ كَمَا كَانَتْ تَصْنَعُ فَلَمَّا آرَادَتْ الإِنْصِرَافَ أَحَذَتْ بِوَجْهِهَا فَقَالَتْ لَهُ مَا لَكَ فَقَالَ لَهَا إِذْهَبِي بِي مَعَكَ فَقَالَتْ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْمِرَ أَبَاكَ قَالَ فَأَتَتْ أُمَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آزرَ فَأَعْلَمَتْهُ القِصَّةَ فَقَالَ لَهَا ائْتِينِي بِهِ فَأَقْعِدِيهِ عَلَى الطَّرِيقِ فَإِذَا مَرَّ بِهِ إِخْوَتُهُ دَخَلَ مَعَهُمْ وَ لَا يَعْرِفُ قَالَ وَ كَانَ إِخْوَةُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْمَلُونَ الأَصْنَامَ وَ يَدْهَبُونَ بِهَا إِلَى الأَسْوَاقِ وَ يَبِيعُونَهَا قَالَ فَدْهَبَتْ إِلَيْهِ فَجَاءَتْ بِهِ حَتَّى أَقْعَدَتْهُ عَلَى الطَّرِيقِ وَ مَرَّ إِخْوَتُهُ فَدَخَلَ مَعَهُمْ فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُوهُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ المَحَبَّةُ مِنْهُ فَمَكَتْ مَا شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَبَيْنَمَا إِخْوَتُهُ يَعْمَلُونَ يَوْمًا مِنَ الأَيَّامِ الأَصْنَامَ إِذَا أَحَدٌ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ القُدُومَ وَ أَحَدٌ حَشَبَةً فَفَجَرَ مِنْهَا صَمًا لَمْ يَرَوْا قَطُّ مِثْلَهُ فَقَالَ آزرُ لِأُمَّهُ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ نُصِيبَ خَيْرًا بِرِكَّةِ ابْنِكَ هَذَا قَالَ فَبَيْنَمَا هُمُ كَذَلِكَ إِذَا أَحَدٌ إِبْرَاهِيمَ القُدُومَ فَكَسَرَ الصَّنَمَ الَّذِي عَمَلَهُ فَفَرِحَ أَبُوهُ مِنْ ذَلِكَ فَرَعًا شَدِيدًا فَقَالَ لَهُ أَيُّ شَيْءٍ عَمَلْتَ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا تَصْنَعُونَ بِهِ فَقَالَ آزرُ نَعْبُدُهُ فَقَالَ لَهُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ» فَقَالَ آزرُ لِأُمَّهُ هَذَا الَّذِي يَكُونُ ذَهَابَ مُلْكِنَا عَلَى يَدَيْهِ.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: آزر پدر ابراهیم علیه السلام ستاره شناس نمرود بود و هیچ کاری جز برای او و به دستور او نمی کرد. شبی در ستاره ها نگریست و به نمرود گفت: هر آینه من چیز شگفتی می بینم. نمرود گفت: چه می بینی؟ آزر گفت: کودکی در سرزمین ما دیده به جهان خواهد گشود که نابودی ما به دست اوست و پس از مدت کوتاهی مادرش بدو آستن شود. امام علیه السلام فرمود: نمرود از این گزارش در شگفت شد و گفت: آیا تاکنون زنان بدو آستن شده اند؟ آزر گفت: نه. امام فرمود: نمرود زنان را از مردان جدا کرد و هیچ زنی را نگذاشت جز اینکه او را در شهری جای داد که بدو دسترس نبود، و آزر خود با زنش در آمیخت و زن آستن ابراهیم شد. آزر پنداشت که این نوزاد از او باشد و لذا در پی قابله های آن زمان فرستاد و آنها در کار خود چنان ماهر بودند که هر چه در رحم زن بود می فهمیدند. آنها ماسد ابراهیم را معاینه کردند و خدای عز و جل آن بچه را که در رحم بود به پشت چسباند و گفتند: ما در شکم او چیزی نمی یابیم. در علمی که آزر [در باره این کودک] تحصیل کرده بود این مطلب هم بود که این نوزاد به آتش خواهد افتاد ولی دنباله آن را که خدا او را از این آتش رهایی خواهد بخشید نمی دانست. چون مادر ابراهیم او را به دنیا آورد آزر خواست نوزاد را نزد نمرود برد تا او را بکشد. زنش گفت: پسر را نزد نمرود نبر تا او را بکشد، بگذار من خودم او را به یکی از غارها برده و در آن جا بگذارم تا زمان مرگش فرا رسد، و تو به دست خود فرزندت را نکشته باشی. آزر به او گفت: او را ببر. امام علیه السلام فرمود: زن آزر او را برد و در غاری پنهان کرد و به او شیر داد، و سنگی بر درب آن غار نهاد و برگشت و خداوند خوراک ابراهیم را در انگشت ابهامش جاری فرمود و ابراهیم آن را می مکید و شیر از آن می جوشید، و در یک روز به اندازه یک هفته بچه های دیگر و در یک هفته به اندازه یک ماه بچه های

دیگر رشد می‌کرد، و تا زمانی که خدا می‌خواست به همین وضع گذارند. سپس مادرش به پدرش گفت: کاش به من اجازه می‌دادی تا نزد این بچه بروم. گفت: برو. مادرش به غار رفت و بناگاه دید که ابراهیم زنده است و دو چشمش چونان دو چراغ می‌درخشد. امام علیه السلام فرمود: مادرش او را در بر گرفت و به سینه چسباند و او را شیر داد و برگشت. آزر از حال کودک پرسید. مادر ابراهیم گفت: من او را زیر خاک کردم و برگشتم. مدتی گذشت و گاه مادر ابراهیم به بهانه کاری از خانه بیرون می‌رفت و خود را پنهانی به ابراهیم می‌رسانید و او را در آغوش می‌کشید و شیرش می‌داد و برمی‌گشت، و چون به راه افتاد همچون گذشته به دیدار او می‌رفت و با او به همین ترتیب رفتار می‌کرد، و این بار هنگامی که خواست بازگردد ابراهیم دامنش را گرفت، مادر ابراهیم گفت: ای کودک چه می‌خواهی؟ ابراهیم گفت: مادر جان! مرا با خودت ببر. مادر ابراهیم گفت: پسرم بگذار تا در این باره با پدرت مشورت کنم. امام علیه السلام فرمود: مادر ابراهیم نزد آزر آمد و داستان ابراهیم را به آگاهی او رساند. آزر گفت: او را نزد من آور، با این شیوه که بر سر راهش نشان، و چون برادرانش بر او گذر کنند خود را در میان آنها اندازد و همراه آنها بیاید که کسی او را نشناسد. امام علیه السلام فرمود: کار برادران ابراهیم این بود که بت می‌ساختند و به بازار می‌بردند و می‌فروختند. امام علیه السلام فرمود: مادرش ابراهیم را آورد و او را بر سر راه نشانید و برادرانش بر او گذر کردند و او در میان ایشان درآمد و به همراه آنها به خانه آمد، و چون چشم پدرش به او افتاد مهر او در دلش جای گرفت و تا خدا می‌خواست اوضاع به همین منوال بود. در یک روز که برادرانش بت می‌ساختند ابراهیم تیشه را به دست گرفت و بتی [زیبا] ساخت تا به آن روز مانند آن را ندیده بودند. آزر به مادر ابراهیم گفت: من امید دارم که به برکت این پسر خیری به ما رسد، ولی ناگهان دیدند ابراهیم تیشه را به دست گرفت و بتی را که ساخته بود شکست. پدرش از این کار بسیار دلگیر شد و به او گفت: چه کردی؟ ابراهیم علیه السلام گفت: مگر این بت را برای چه می‌خواستید؟ آزر گفت: می‌خواستیم آن را بپرستیم. ابراهیم علیه السلام فرمود: آیا چیزی را پرستش می‌کنید که خود می‌تراشید؟ آزر به مادر ابراهیم گفت: این همان کسی است که حکومت ما به دست او از میان می‌رود.

الکافی، جلد ۸، ص ۳۶۶

از روایات فوق چند مطلب به دست می‌آید:

۱. حضرت از سیزده سالگی مبارزاتشان را آغاز کرده‌اند. (حَتَّى أَتَى لَهُ فِي الْغَارِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً)
۲. حضرت در هنگام فروش بت آنها را تحقیر می‌کرد. (كَانَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ الْأَصْنَامَ لِيَبْعَهَا كَمَا يَبِيعُ إِخْوَتَهُ فَكَانَ يُعَلِّقُ فِيهَا أَعْنَاقَهَا الْخَيْوُوطَ وَ يُجْرُهَا عَلَى الْأَرْضِ وَ يَقُولُ مَنْ يَشْتَرِي مَا لَا يَصُرُّهُ وَ لَا يَنْفَعُهُ وَ يُغْرِقُهَا فِي الْمَاءِ وَ الْحَمَامِ وَ يَقُولُ لَهَا تَكَلَّمِي)
۳. مقام کاهنان در دربار نمرود به حدی بود که بدون اجازه آنها کاری نمی‌کرد (وَ لَمْ يَكُنْ يَصُدُّ إِلَّا عَنْ أَمْرِهِ)

بخشی از متن

ما معتقدیم که باید آدم‌هایی را تربیت کنیم که قدرت تحریک فکر در ۵ محور را داشته باشند و الآن آموزش و پرورش فعلی حداکثر، تفکر پوزیتیویستی را آموزش می‌دهد؛ یعنی یک پنجم تفکر قابل تصور را بحث می‌کند. لذا وقتی شما تفکر را محدود می‌کنید برای بشر محرومیت ایجاد می‌شود.

